

شرایط قاضی - مذكر بودن

برگه جلسه :

صفحه 213 و 214

(جلسه نود و هشتم)

12. مجموع امور لازم اللاحاظ در تحلیل نصوص مرتبط با تصدی زنان

اموری که در ذیل مورد اشاره قرار می‌گیرد، اموری است که در تحلیل نصوص مرتبط با تصدی زنان ملاحظه آن‌ها لازم است. این امور ارتباط مباشر در تحلیل نصوص مورد نظر دارد و خاص یک دلیل معین از بین آن ادله نیست. البته مقدمات و مبانی گذشته هم دخیل در تحلیل و فهم نصوص مزبور بود لکن ارتباط مباشر با مسأله تصدی نداشت برخلاف پدیده‌های ذیل که عموماً ارتباط مباشر دارند.

1. پالایش موارد مخالف کتاب، سنت و واقع خارجی

روایات مرتبط با مسأله زنان، مثل هر نص معتبر دیگری نباید مخالف کتاب، سنت و واقع خارجی باشد؛ بنابراین نهاد «پالایش» در این نصوص هم جاری است. ما معتقدیم برخی از روایات گذشته که در آینده مورد تحلیل قرار می‌گیرند باید پالایش شود و با قدری احتیاط، علمش به اهلش واگذار گردد. به مورد یا مواردی از این قبیل بعداً اشاره خواهیم کرد.

2. ملاحظه صدور نص از شأن تشریح و بیان شریعت

نصوص صادر از خداوند، پیامبر - صلی الله علیه و آله - و ائمه - علیهم السلام - وقتی در استنباط به کار می‌آید که از شأن تشریح و بیان شریعت صادر شده باشد و الا اگر نصی مثلاً به عنوان بیان یک واقع صادر شود، نظیر آن چه در روایات ملاحظه هست، نمی‌توان از آن‌ها در استنباط بهره برد. این نکته در نصوص مورد بحث هم جاری است. قبلاً در این باره اشارتی داشتیم و در بحث آینده با تفصیل بیشتر اشاره خواهیم کرد.

3. ملاحظه ضرورت‌های شرعی و فقهی

بدون تردید فقه باید بر محور ادله باشد، لکن نسبت گزاره‌های حتی مشهور و اجماعی آن با مدلول ادله نسبت تساوق نیست؛ به همین دلیل گاه مفاد یک یا چند روایت معتبر مورد اعراض فقیهان یا مشهور از ایشان قرار می‌گیرد یا برعکس، خبر ضعیفی مورد اقبال ایشان واقع می‌شود، واضح است که نمی‌توان به راحتی از این مشهورات و گاه ضرورت‌های فقهی (که در نهایت ضرورت‌های شرعی است) گذشت، از این رو در تحلیل مفاد روایات آتی باید به این نکته هم توجه کرد. برخی از روایات مورد نظر مفتی‌به احدی از فقیهان سترگ نیست. در ادامه به مورد یا موارد آن اشاره می‌کنیم.

4. ملاحظه گستره مدلول نصوص و التزامات فقهی

واضح است که اصل دلالت یک دلیل از گستره آن جداست و تسالم بر اصل مفاد معین و مبین گستره آن نیست. به عنوان مثال در کریمه* الرجال قوامون علی النساء* باید اصل قوام بودن مردان بر زنان را از گستره آن جدا کرد. مثلاً اگر اصل قوام بودن مورد تسالم است، این تسالم تا کجاست؟ آیا به اطلاق آن می‌توان ملتزم شد؟ آیا دلیل مزبور چنین اطلاقی دارد؟ آیا التزام فقهی بر طبق آن هست؟ و...

همچنین مخالفان هر گونه ولایت زن بر مرد تا کجا به این مخالفت ادامه می‌دهند؟ آیا اگر ولایتی مورد توافق مردان باشد باز هم این مخالفت ادامه دارد؟ آیا ولایت زن را حتی در مدیریت یک مدرسه یا کودکستان و... هم مورد مخالفت قرار می‌دهند؟ به چه

دلیل؟ و اگر مخالف نیستند، چرا؟

همچنین در طرف مقابل، اگر کسی جواز تصدی زنان را قبول داشته باشد، به این جواز تا کجا ملتزم می‌شود، آیا تا حد سلطنت، رهبری و قرار گرفتن در بالاترین سطح قدرت می‌پذیرد؟
(پایان جلسه)

5. گسست نصوص مبین گزاره‌های جهانی و جاودان از غیر آن و ملاحظه حدود تغییرات شخصیتی زنان

در نصوص مورد نظر، شاید نصوصی باشد که خالد و جهانی نیست و با توجه به ظرفیت‌های خاصی که حاکم بوده است، صادر شده باشد. به بیان دیگر: اگر در مقایسه‌ای عام بین شخصیت عموم زنان در عصر صدور نصوص با زمان‌های بعد (هر چند در زمان‌های آینده و با تغییر در مدل‌ها و سبک تربیت زنان و زندگی) به تفاوت اساسی برسیم، آیا می‌توان نصوص گذشته را برای زمان‌های بعد مصرف کرد؟ البته منظور ما زیر پا گذاشتن اصول و هنجارهای فقهت - از جمله اصل ادعا شده، ابدی انگاری مفاد نصوص - نیست، لکن در چارچوب همان هنجارها باید به نکته مذکور در این شماره هم توجه داشت. بدون شک گسست مورد تاکید در این شماره هم بخشی از هنجارهای فقهت است، هر چند برخی مدعیان، عادت به ملاحظه امثال این امور ندارند!!

6. از تشریح تا اجرا

قانون گذار معمولاً، قوانین خود را با ملاحظه همه جهات، اعتبار می‌کند، به ویژه قانون گذار اسلام که در این جهت عالم به کل است و بی‌تردید اقتضائات اجرا را هم در نظر می‌گیرد، سپس در قالب یک بسته به شهروندان، مخاطبان و متدینان ارائه می‌دهد؛ با این همه در ظرف اجرا گاه اقتضائاتی پیش می‌آید که تعدیلاتی صورت می‌پذیرد، تعدیلاتی که حد و عنوان خاصی ندارد، با این همه در صحن اجرا خود را تحمیل می‌کند؛ در این جاست که برخی گزینه‌ها مثل «شریعت برای جامعه باید و شریعت برای جامعه هست» مطرح می‌شود یا «حداکثری دیدن در تقنین و تعدیل در اجرا». حال باید دید نصوص مرتبط با مسأله زنان در چه فضایی صادر شده است و آیا تعدیلات را در نظر گرفته است یا نه؟ آیا فقیه می‌تواند این تعدیلات را در نظر گیرد و بر اساس آن فتوا دهد و تعامل خود را با نصوص مرتبط با این ملاحظه مدیریت کند؟

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

از مقدمات و مبانی حل کلان مسأله ی تصدی زنان صحبت می‌کردیم.

12- مجموعه امور لازم اللحاظ در تحلیل نصوص مرتبط با تصدی زنان

مجموعه اموری که در خصوص تحلیل نصوص مرتبط با تصدی زنان (چه قرآن چه روایت و چه سیره) باید ملاحظه شود. این اموری که می‌خواهیم اشاره کنیم در خصوص همین نصوص مرتبط با تصدی زنان است لذا فرقی با امور قبلی که ذکر می‌کردیم همین است که آن‌ها مربوط به تحلیل نصوص نبود و در تحلیل نصوص هم می‌شد از آن‌ها استفاده کرد اما ناظر به تحلیل نصوص نبود اما این امور این خصوصیت را دارد که مربوط به نصوص است و باید در تحلیل نصوص در نظر گرفته شوند.

برخی از این امور مربوط می‌شوند به يك دليل مثلاً ممکن است لازم باشد يك مطلبی را راجع به «الرجال قوامون على النساء...» ما مطرح کنیم، این امور را در خود آن دلیل مطرح می‌کنیم، یا يك روایتی يك نکته ای دارد، در خود آن روایت مطرح می‌کنیم ولی این اموری که الآن می‌خواهیم وارد شویم و مطرح کنیم اموری هستند که مخصوص به يك روایت نیست و بعداً از آن‌ها استفاده می‌کنیم.

1- ما فکر می‌کنیم برخی از این ادله (روایات) نیاز به بالایش دارد. ممکن است در آن روایات گذشته برخی مخالف کتاب باشد،

مخالف سنت قطعي باشد حتي مخالف با واقع خارجي باشد. در روايتي كه مي گويد. پيامبر در جنگ ها با زن ها مشورت مي كرد و بعد خلافت عمل مي كرد اين را هيچ كس نمي تواند قبول كند و هيچ تاريخي نقل نشده است از مشورت پيامبر با زنان و مخالفت با آن. مگر عقده گشايي است؟! مگر اين كه بگويم جري الله تعالي خلاف الواقع علي السنة النساء، اين ها چه حرف هايي است؟! ما نبايد از عنصر پالایش بترسيم، جراحي لازم است، پالایش خدمت به نصوص است نه زدن ريشه ي نصوص، نصوص يك بار زمان ائمه پالایش شد و امام عصر عج بيانند پالایش خواهند كرد و اگر لازم باشد فقها هم بايد در حد قدرت و وسع خودش پالایش كنند. حالا پالایش كه مي گوييم به اين معنا كه روايات غير قابل قبول را به ديوار بنزيم يا احتياط كنيم و کنار بگذاريم و در حساب نمي آوريم و علمش را به اهلش واگذار مي كنيم.

2- ملاحظه ي صدور نص از شأن تشريع و بيان شريعت

ما بايد ببينيم در اين نصوصي كه داشتيم راجع به تصدي زنان، منزلت زنان، وضعيت زنان، آيا از زبان پيامبر يا از زبان ائمه ي معصومين يا قبلش از زبان خداوند به عنوان بيان شريعت صادر شده يا تشريع (در مورد خداوند و پيامبر كه شارع هستند، البته خداوند متعال هم شأن تشريع دارد و هم وقتي كه بيان مي كند مي شود مبين شريعت، پيامبر هم همينطور، ائمه هم كه مبين شريعت هستند و در مورد اين كه شأن تشريع هم دارند يا نه اختلاف است)، رواياتي كه از ائمه صادر شده است آيا از شأن بيان تشريع صادر شده است، اگر از حيث بيان تشريع صادر شده است به درد استنباط مي خورد ولي اگر به عنوان بيان يك حادثه اي در آينده، خيلي از روايات ملاحم اينطور است كه در آينده اينطور مي شود اينطور مي شود و بعد برخي آقايمان شروع مي كنند فتوا به حرمت دادن، اگر هم نتوانند فتوا به حرمت دهند حكم به كراهت مي كنند در حالي كه ما در اين جا حرف داريم آيا اين روايات بيان شريعت مي كند؟ يعني وقتي مي گويد زن ها بر زين سوار مي شوند (كنايه از رانندگي زن ها) يا اسب سوار مي كنند، آيا مي خواهد بگويد اين كار را نكنند حرام است يا اين كار را نكنند مكروه است؟ يا دارد بيان واقع را مي كند؟ اين نکته ي مهمي است.

البته خيلي از ملاحم و اتفاق هاي آخر الزمان را مي دانيم كه حرام است مثل اين كه ربا حلال شمرده مي شود، رشوه با فلان اسم گرفته مي شود و ... اما خيلي از آن ها را هم به راحتی نمي توانيم حكم به حرمتشان كنيم زنان لباس مردان را مي پوشند و ... پس بايد صدور نص از جهت بيان شريعت باشد نه از جهت بيان واقع، اگر از جهت بيان واقع باشد نمي توانيم از آن استفاده ي حكم شرعي كنيم مگر اين كه در تشريع نقش داشته باشد مثلاً اگر كسي بگويد الرجال قومون علي النساء اخبار از واقع خارجي است نه انشاء و اين آيه از شأن بيان شريعت صادر نشده است، الرجال قومون غير از الرجال ليكونوا قومين است.

3- لزوم ملاحظه ي ضرورت هاي شرعي و فقهي

فقه بر محور ادله مي چرخد. فقه اماميه دليل محور است حتي مناظ محور نيست، قياس محور نيست، سند محور است (حالا چه سند فقط ادله مبين احكام باشد يا مبين مقاصد هم باشد كه شديداً مخالف هم دارد)، بر اساس نصوص مبين احكام است اما اگر فكر كنيم گزاره هايي كه در فقه داريم (چه مجمع عليه فقها، چه مشهور و چه مختلف فيه) هميشه نسبت آن ها با مفاد ادله تساوق است اشتباه کرده ايم به همين خاطر شنیده ايم كه روايت يا رواياتي كه مورد اعراض فقها است. روايت معتبر است حتي چند تا است اما مورد اعراض اصحاب قرار گرفته است يا خير ضعيف كه مورد اقبال قرار گرفته است. سند «الناس مسلطون علي اموالهم»، «نهى النبي عن بيع الغرر» كجاست؟ «علي اليد ما اخذ حتي تؤدي» بدترين سند را دارد (سمرة بن جندب) ولي ببينيد اقبال هايي كه به اين ها شده است. پس درست است كه فقه ما اگر چه در سياست كلي دليل محور است اما تساوق ندارد، اين را براي اين مي گوييم كه در روايات مربوط به تصدي زنان نمي توانيم جهات فقهي را در نظر نگريريم و بگويم ما كاري به فقه نداريم، فقها بايد تابع دليل باشند نه دليل تابع فقها، چون ضرورت هاي فقهي كه خيلي از اوقات حكايت از ضرورت هاي شرعي مي كند نبايد نادیده گرفته شود. اگر در روايتي مي گويد هر زني مي خواهد با مرد نامحرم صحبت كند پنج تا جمله بيشتر صحبت نكند و هيچ فقيهي تا به امروز اين حرف را زده است و اگر هم زده است قابل قبول نيست. اگر هيچ فقيهي شايسته اي فتوا نداد ما نمي توانيم اين ها را فتوا بدهيم. پس ملاحظه ي ضرورت هاي فقهي و شرعي در مديريت اين نصوص امر لازمي است.

4- ملاحظه ي گستره ي مدلول نصوص و التزامات فقهي

منظور ما از اين مطلب اين است كه وقتي ما يك دليلي در حوزه ي تصدي زنان داريم اصل مدلولش يك مطلب است و گستره و

حدودش يك مطلب ديگر است. ما نبايد يك مدعايي كه داريم و از آن طرف دليلي هم داريم كه مربوط هم است اين دليل با مدعا، اين دليل را بياوريم و كاري به محدوده ي آن نداشته باشيم. ممكن است آن دليل بر بخشي از آن ادعا دلالت كند يا بخشي از آن ادعا را ثابت كند. به عنوان مثال در كريمه ي «الرجال قوامون علي النساء...» اگر گفتيم اين آيه دلالت شرعي دارد و خداوند هم در اين آيه مبين شريعت است نه مبين تكوين يعني ما اين طور قرار داده ايم در شريعت كه مردها قوام بر زن ها باشند. اين كه قوام باشند مردان بر زنان به حكم اين آيه يك حرف است (بر فرض اتفاق و تسالم بر آن) اما تا كجا؟ مطلب ديگري است. آيا مي شود با اين دليل فتوا داد مطلقا يعني هر مرد ي بر هر زني قوام است ولو هيچ رابطه اي با هم نداشته باشند چون الرجال جمع محلي به «ال» است و النساء هم جمع محلي به «ال» است. مي توانيم اينطور استفاده كنيم كه تمام مردان عالم قوام بر تمام زنان عالم است؟ اگر توافق كردند مردان كه زني قوام آن ها باشد چطور؟ آيا باز هم آيه مي خواهد رد كند؟ يعني مدعا و دليل تا اين جا مي آيد. آيا اگر ولايت زن را قبول نكرديم (از غير از آيه مثلا از اصل عدم يا ...) حتي بر كودكستان، مدرسه؟ پس بايد ملاحظه شود گستره ي مدلول نصوص و گستره ي التزامات فقهي و گستره ي ادعا.

يا از آن طرف اگر كسي ادعا كند كه ما هيچ دليلي نداريم بر اين كه زن نمي تواند ولايت داشته باشد، ما به طرفداران ولايت زن مي گوييم شما تا كجا حاضر يد جلو برويد حتي جايي كه زن در هرم قدرت قرار بگيرد؟ يا در همين چيزهايي كه مطرح مي شود قبول داريد. پس اگر كسي خواست ادعا كند بايد دليل آن را بياورد. خيلي اوقات بين مفاد دليل و مدعي ارتباط هست اما ارتباط صد درصد نيست. در اين دليل هايي كه ما مطرح مي كنيم مورد مورد بايد گستره اش مشخص شود.

الحمد لله رب العالمين